

Conceptualizing the Grand Metaphor of 'Argument as War' in the Culture of the Holy Quran Based on Lakoff and Johnson's Conceptual Metaphor Theory

Ezat Molla Ebrahimi¹  Ayat Haghdoost² 

1. Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran
(Corresponding Author).

2. PhD Candidate in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran.

Corresponding Email: mebrahim@ut.ac.ir

 <https://doi.org/10.22034/jksl.2024.449407.1333>

Article History:

Received: 2024-03-31

Revised: 2024-06-23

Accepted: 2024-07-28

Online First: 2025-03-09

Keywords

Culture of the Holy Quran,
Grand Metaphor,
Conceptual Mappings,
War,
Argumentation.

Type of Article:

Research

Abstract: One of the fundamental topics in cognitive linguistics, introduced by Mark Johnson and George Lakoff, is the concept of Conceptual Metaphor. In this theory, one conceptual domain is understood and interpreted through another domain, providing a framework for understanding and expressing abstract and intangible concepts by mapping elements from all levels of life. Within this framework, a Grand Metaphor is a type of conceptual metaphor that does not explicitly appear in the surface structure of a text. Instead, it manifests conceptually throughout the text, forming the underlying cognitive structure of the discourse. This grand metaphor integrates all the Micro-Metaphors within the text, aligning them around a consistent central theme. The Holy Quran, by consistently encouraging reasoning and reflection, presents its intended truths to the audience through both direct and indirect arguments. Conversely, opponents of these arguments engage in opposition, resulting in a form of conceptual conflict. Accordingly, this study adopts a descriptive-analytical approach, utilizing Lakoff and Johnson's Conceptual Metaphor Theory to conceptualize the Grand Metaphor of Argument as War in the Quranic verses related to muhājjah (argumentation) and jihād (struggle). The research findings indicate that in the metaphorical chain of the war domain, elements associated with this realm – such as attack, counterattack, retreat, defeat, surrender, and similar concepts – are all reflected within the conceptual domain of argumentation and muhājjah in the Quranic discourse.

How to cite:

Molla Ebrahimi, E, Haghdoost, A. (2025). Conceptualizing the Grand Metaphor of 'Argument as War' in the Culture of the Holy Quran Based on Lakoff and Johnson's Conceptual Metaphor Theory. *Quran, Culture And Civilization*, 6 (1), 1-22. doi: <https://doi.org/10.22034/jksl.2024.430853.1293>

مفهوم‌سازی کلان‌استعاره «استدلال به مثابه جنگ» در فرهنگ قرآن کریم
بر اساس نظریه استعاره‌های مفهومی لیکاف و جانسون



عزت ملا ابراهیمی^{۱*}

<https://doi.org/10.22034/jksl.2024.449407.1333>

doi

دریافت: ۱۴۰۳-۰۱-۱۲

بازنگری: ۱۴۰۳-۰۴-۰۳

پذیرش: ۱۴۰۳-۰۵-۰۷

انتشار آنلاین: ۱۴۰۳-۱۲-۱۹

آیت حق دوست^۲

مقاله: پژوهشی

چکیده

یکی از مباحث اساسی زبان‌شناسی شناختی که توسط مارک جانسون و جورج لیکاف مطرح شده، استعاره مفهومی است که در آن یک حوزه مفهومی بر اساس حوزه‌ای دیگر استنباط و دریافت می‌گردد و برای درک و بیان مفاهیم انتزاعی و غیر ملموس، به تبیین نگاهت‌هایی از همه سطوح زندگی می‌پردازد. بر این اساس، کلان‌استعاره نوعی استعاره مفهومی است که در روستاخت متن حضور ندارد، بلکه در سراسر متن به شکل مفهومی نمود پیدا می‌کند و ساختار ذهنی متن را تشکیل می‌دهد. در واقع این کلان‌استعاره است که به تمامی خُرده‌استعاره‌های مورد استفاده متن انسجام می‌بخشد و آن‌ها را حول یک محور ثابت گرد می‌آورد. قرآن کریم با دعوت به تعقل و تفکر، پیوسته حقایق موردنظر خود را به واسطه استدلال‌های مستقیم و غیرمستقیم به مخاطب عرضه داشته؛ در مقابل، معاندان با این حجت‌ها مخالفت ورزیده‌اند و نزاعی شکل گرفته است؛ از این رو پژوهش حاضر به روشی توصیفی تحلیلی و با تکیه بر نظریه استعاره‌های مفهومی لیکاف و جانسون، به مفهوم‌سازی کلان‌استعاره «استدلال به مثابه جنگ» در آیات احتجاجی قرآن کریم ذیل دو مجموعه «محاچه» و «جهاد» پرداخته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که در زنجیره استعاری زبان جنگ، آنچه با عناصر این قلمرو ارتباط دارد، مانند حمله، ضد حمله، عقب‌نشینی، شکست، تسلیم و مانند آن، همگی در قلمرو مفهوم استدلال و احتجاج قرآنی انعکاس یافته است. واژگان کلیدی: فرهنگ قرآن کریم، کلان‌استعاره، نگاهت‌های مفهومی، جنگ، استدلال.

استناد به مقاله:

ملا ابراهیمی، عزت؛ و حق دوست، آیت. (۱۴۰۴). مفهوم‌سازی کلان‌استعاره «استدلال به مثابه جنگ» در فرهنگ قرآن کریم بر اساس نظریه استعاره‌های مفهومی لیکاف و جانسون. فصلنامه قرآن، فرهنگ و تمدن، ۶(۱)، ۱-۲۲.
Doi: <https://doi.org/10.22034/jksl.2024.449407.1333>

mebrahim@ut.ac.ir

۱. استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

@نویسندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند. صاحب امتیاز دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، این مقاله یک مقاله با دسترسی آزاد است که تحت شرایط و ضوابط Creative Commons Attribution 4.0 International توزیع شده است.



قرآن کریم از دیرباز، در پرتو مباحث زبان‌شناسی قدیم و از زوایای مختلف، مورد توجه محققان بسیاری قرار گرفته است. به همین جهت تلاش برای فهم یک متن الهی در ظرف بشری و مادی، همواره با خود شگفتی‌هایی را به دنبال داشته؛ به خصوص که تمامی ابزارهای علوم عربی برای خدمت به این مهم تأسیس شده و توسعه یافته است. یکی از ابزارهای قابل توجه در کشف دُرر و لآلی قرآن کریم، علم بلاغت و بیان است که به حسب قرینه، از پوسته کلمات گذر می‌کند و معانی ثانوی قرآن کریم را برای مخاطبان هویدا می‌سازد. بر این اساس، استعاره نیز شیوه‌ای برای بازنمایی اندیشه انسان است که در آن دو پدیده مورد مقایسه، با یکدیگر پیوندی ناگسستگی پیدا می‌کنند. در بلاغت سنتی، استعاره با هدف تزئین متن گفتاری یا نوشتاری، سیاق کلام را از سطح عادی و معمولی زبان فراتر می‌برد؛ اما در دوره معاصر و با ظهور علم زبان‌شناسی شناختی، رویکرد سنتی به استعاره به چالش کشیده شده و استعاره از حوزه زبان فراتر رفته و اندیشه و عمل را نیز در بر گرفته است. بر اساس این رویکرد، انسان برای انتقال و بازنمایی مفاهیم انتزاعی، به کمک استعاره، از امور عینی و محسوس استفاده می‌کند و از این طریق به مفاهیم انتزاعی ساختار می‌دهد. این فرایند به تولید استعاره مفهومی^۱ منجر می‌شود. به عبارت دیگر، استعاره مفهومی اصطلاحی در زبان‌شناسی شناختی است که مفاهیم انتزاعی متن در ذهن انسان را بررسی و تحلیل می‌کند. این اصطلاح برای نخستین بار توسط لیکاف و جانسون^۲ مطرح شد و هدف از آن درک و فهم عینی مفاهیم ذهنی‌ای بود که با زندگی انسان عجین شده و به صورت یک قاعده نظام‌مند^۳ شکل گرفته است.

نقطه کانونی علم بیان در رویکرد قدیم، مقوله مجاز و استعاره بود که «در ارتباط با تزئین گفتار، نوعی انحراف از نُرم کلام تلقی می‌شد» (پل ریکور، ۱۳۸۶، ص ۸۵). این دیدگاه سنتی با قدمتی ۲۵۰۰ ساله در فلسفه و ادبیات، در مورد واژه‌های متن ادبی کاربرد داشت و زبان روزمره را در بر نمی‌گرفت. به عبارت دقیق‌تر، زمانی مطرح می‌شد که «یک واژه در مدلول متعارف خود به کار نمی‌رفت و وجه شباهت را نشان می‌داد» (لیکاف و جانسون، ۱۴۰۰، ص ۱۸۷). اما در رویکرد زبان‌شناختی جدید، استعاره دیگر یک صنعت هنری و جمال ادبی نیست؛ بلکه ماهیت استعاره را بایستی در پرتو فهم انسان از جهان پیرامون آن فهمید. بر اساس مطالعات شناختی جدید، «استعاره فرآیندی فعال در نظام شناختی بشر به شمار می‌آید» (چارتریس بلک، ۱۳۹۸، ص ۱۲) که از طریق فهم یک ایده یا یک قلمرو مفهومی بر اساس یک حوزه مفهومی دیگر حاصل می‌شود.

لیکاف و جانسون در کتاب استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم، رسماً دیدگاه سنتی را ناکارآمد دانسته و آن را موضوعی فکری و شناختی قلمداد کرده‌اند. به اعتقاد ایشان، «استعاره همه زندگی روزمره از جمله حوزه اندیشه و فعالیت انسان‌ها را در بر گرفته است و اساساً سیستم درک انسانی ماهیتی استعاری دارد» (لیکاف و جانسون، ۱۴۰۰، ص ۶۱). آن دو با استفاده از تعداد بی‌شماری از تعبیر استعاری اثبات کردند که در استعاره آنچه موجب ارتباط میان دو قلمرو مفهومی می‌شود، پایه تجربی و فرهنگی مسلط بر زبان گویشوران است. در نتیجه، هر استعاره «یک الگوی فرهنگی در ذهن ایجاد می‌کند که یک سلسله عملکرد انسانی بر اساس آن تنظیم می‌شود» (هاشمی، ۱۳۹۲، ص ۵۲).

بر این اساس، کلان‌استعاره «استدلال به مثابه جنگ»، یکی از مثال‌های پرکاربرد استعاری است که در میان گفت‌وگو و مناظره و جدال دو دیدگاه متضاد یا متناقض بازتاب می‌یابد و واژه‌ها و مفاهیم جدال فکری را با عناصر حوزه جنگ فیزیکی بیان می‌دارد؛ از این رو

1. Conceptual metaphor
2. Likoff, George and Johnson, Mark
3. Systematicity

نگارندگان در پژوهش حاضر، به بررسی کلان‌استعاره «استدلال به مثابه جنگ» در قرآن کریم پرداخته‌اند، تا کیفیت تناظرهای مفهومی رخ داده در حوزه مبدأ و مقصد^۲ را تبیین کنند و زوایای جدیدی از قرآن کریم و فرهنگ قرآنی را نمایان سازند؛ همچنین میزان توفیق این رویکرد جدید زبان‌شناختی را در تحلیل و فهم آیات قرآنی نشان دهند.

۱-۱. اهمیت پژوهش: واکاوی متن قرآن کریم از منظر نظریات شناختی و به ویژه استعاره مفهومی، بعد از تحول سترگ آن در حوزه زبان‌شناسی شناختی، از یک سو می‌تواند ارزش این شاخه علمی را بیشتر نمایان کند؛ از سوی دیگر زوایایی از قرآن کریم که پیش‌تر در بلاغت سنتی مغفول واقع یا بدیهی محسوب شده، تحت کاوش و تتبع جدید قرار گیرد و شناخت نظام فرهنگی قرآن کریم را بدون ارجاع بیرونی و بر اساس خود متن میسر سازد.

۱-۲. سؤال پژوهش: این پژوهش به صورت نظام‌مند و با رویکرد جدید استعاری، در صدد است تا وجوه ناپیدای تعبیر قرآنی را در کلان‌استعاره «استدلال به مثابه جنگ» آشکار سازد و به این پرسش پاسخ دهد: در کلان‌استعاره «استدلال به مثابه جنگ»، تناظرها/نگاشت‌های مفهومی بین حوزه مبدأ و حوزه مقصد چگونه صورت می‌گیرد؟

۳-۱. فرضیات پژوهش: نظریه استعاره با تأکید بر مفهوم‌سازی،^۳ کما اینکه فرهنگ‌های مختلف نشان داده است که مباحثه یا استدلال‌آوری در مقام موضوعات مهم و مسئله‌دار و در وضعیت‌های مختلف، با عناصر جنگ فیزیکی نگاشت دارد، در فرهنگ قرآنی نیز با جزئیات درخور توجهی قابل تبیین است و آیات مرتبط با احتجاج به صورت نظام‌مند، در پرتو این استعاره فرهنگی به روشنی تحلیل خواهد شد.

۱-۴. پیشینه پژوهش: تاکنون پژوهش‌های متعددی درباره استعاره‌های مفهومی قرآن کریم انجام شده است که برخی از آن‌ها عبارت است از:

مرتضی قائمی و اختر ذوالفقاری (۱۳۹۵) در مقاله «بررسی استعاره‌های شناختی در حوزه زندگی دنیوی و اخروی در زبان قرآن؛ استعاره عام مقصود مقصد است»، با رویکرد زبان‌شناختی، کلان‌استعاره «مقصود مقصد است» را در زبان قرآن تبیین کرده‌اند. این استعاره از نگاشت‌های اصلی عبارات قرآنی درباره دنیا و آخرت به شمار می‌آید.

سید مهدی میرزابابایی (۱۳۹۶) در مقاله «استعاره مفهومی سمع و اذن در آیات قرآن کریم»، دو واژه «سمع» و «اذن» در قرآن را با روش استعاره مفهومی تحلیل کرده است. به اعتقاد او، واژه «سمع» به صورت اسمی و فعلی در قرآن استعمال شده است.

امیر بنی‌عصار (۱۳۹۷) در مقاله «نقش استعاره مفهومی در فهم آیات با تطبیق استعاره "زندگی تجارت است"»، دریافته است که در گستره کاربست استعاری زبان قرآن، استعاره «زندگی تجارت است»، الگوی مناسبی برای به تصویر کشیدن حقیقت زندگی انسان و نقش زمینه‌ساز استعاره در فهم معانی پیچیده قرآن است.

عالیه کرد زعفرانلو و فائقه ابراهیم‌پور نیک (۱۳۹۸) در مقاله «بررسی طرحواره‌های تصویری^۴ جانسون در آیات توصیف‌کننده دوزخ و بهشت در چارچوب معناشناختی شناختی»، به تبیین طرحواره‌های تصویری حجمی و حرکتی و قدرتی مطرح‌شده توسط جانسون

1. Source domain
2. Target domain
3. Conceptualize
4. Image schema

در آیات توصیف‌کننده دوزخ و بهشت پرداخته‌اند. گستره پژوهش آنان، طحاره‌های تصویری موجود در سه سوره واقعه، انسان و الرحمن و تمامی آیاتی بوده که در آن‌ها الفاظ «جَنَّة، فردوس، روضة، عدن، دارالسلام، جهنم، جحیم، نار، سقر و سعیر» به کار رفته است.

علیرضا قائمی‌نیا و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله «استعاره مفهومی وحی رسالی در قرآن کریم»، به مفهوم سازی واژه وحی به عنوان واژه‌ای معرفتی در قرآن کریم، با رویکرد استعاره مفهومی پرداخته‌اند.

علی اسودی و سمیه مدیری (۱۴۰۰) در مقاله «بررسی طحاره‌های تصویری قرآن کریم بر اساس نظریه جانسون؛ مطالعه موردی سوره صافات»، به این نتیجه رسیده‌اند که طحاره‌های تصویری، در جهت درک بهتر مفاهیم غیرتجربی، همچون بهشت، جهنم، کفر، ایمان و مانند آن ایجاد شده است.

سیده زینب حسینی و مرضیه محمصص (۱۴۰۱) در مقاله «استعاره مفهومی جبل در قرآن کریم»، به این نتیجه رسیده‌اند که این واژه، ضمن داشتن معنای کلی پیوند و ارتباط، ساختاری متشکل از چندین نوع استعاره دارد.

حامد علی‌پور و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله «استعاره‌های مفهومی در سوره یوسف»، به تبیین و تحلیل مفاهیم به‌کاررفته در این سوره در قالب استعاره‌های ساختاری^۱ و جهت‌ی^۲ و هستی‌شناختی^۳ پرداخته‌اند.

با بررسی پیشینه فوق می‌توان دریافت که تاکنون پژوهشی به تحلیل و ارزیابی تناظرها و نگاشت‌های مفهومی «استدلال، جنگ است» در قرآن کریم نپرداخته است.

۲. چهارچوب نظری

استعاره در زبان‌شناسی سنتی، به مثابه صورت خاصی از زبان بود که صرفاً ابزاری برای تعابیر و بیان زبانی به شمار می‌رفت. به اعتقاد گذشتگان، زبان افزون بر صورت حقیقی، یک صور فرعی یا معانی ثانوی نیز دارد. اصطلاحی چون مجاز و انواع آن از همین جا شکل گرفت و از دل مجاز، اصطلاح مهم دیگری به نام استعاره پدید آمد. نظریه‌پردازان علم بلاغت «مجازی را که بر پایه علاقه تشبیه بنا شده باشد» (نک: جرجانی، ۱۹۹۴م، ص ۱۰۸)، استعاره می‌نامیدند. در سراسر تاریخ علم بلاغت، به استعاره به دید نوعی تردستی فوق‌العاده و ماهرانه نگاه می‌کردند که مجالی برای استفاده از عوارض تغییرپذیری معنی کلمات بود. خلاصه اینکه «زیبایی، تزئین و قدرت اضافی زبان، سبب می‌شد که هرازگاهی، نویسنده‌ای اقدام به نظریه‌پردازی کند که حاصل تفکری عمیق بود» (ریچاردز، ۱۳۸۲، ص ۱۰۰).

دیدگاه بلاغی که به ارسطو باز می‌گردد، استعاره را هنر اقناع زبانی می‌داند که با جایگزینی واژه‌ها صورت می‌پذیرد. «استعاره صرفاً اتفاقی است که در زبان رخ می‌دهد و اطلاعات جدیدی غیر از آنچه در زبان غیراستعاری انتقال می‌دهد، به دست نمی‌دهد» (قائمی‌نیا، ۱۳۹۶، ص ۴۷). در واقع استعاره در معنای سنتی آن زمانی رخ می‌دهد که یک واژه در مدلول ظاهری یا حقیقی خود به کار نرود و بر امر دیگری دلالت کند. به کار نرفتن واژه‌ها در معنای اصلی و متعارف خود، یک انحراف زبانی قلمداد می‌شود. این پدیده در شعر و عبارات ادبی به‌وفور به کار می‌رود. «استعاره‌های زبان معمولی، استعاره‌های مرده نام دارد؛ به این معنا که زمانی استعاری بوده‌اند و اکنون همان عبارات تحت‌اللفظی هستند» (لیکاف و جانسون، ۱۴۰۰، ص ۲۴۴).

پل ریکور^۱ در سال ۱۹۷۷م با نقد برخی دیدگاه‌های پیشین و طرح نظریه هرمنوتیکی استعاره، تحلیل استعاره را تا اندازه‌ای پیش برد. او پس از نقد نظریه بلاغی قدیم، به دیدگاه معناشناختی^۲ پرداخت که کارکرد اصلی آن انتقال معناست. این دیدگاه، استعاره‌ای را پدیده مرتبط

1. Structural metaphor
2. Orientational metaphor
3. Ontological metaphor

با معنا در دستگاه زبان می‌داند که در صدد توصیفی جدید از واقعیت است. به تعبیری دیگر، استعاره مقوله‌بندی^۳ قدیمی از واقعیت را در هم می‌شکند و به جای آن، توصیفی تازه از واقعیت عرضه می‌کند. بر اساس این نظریه، نقش استعاره شناختی را باید در مفهوم‌سازی تجارب بشری و واقعیت‌ها دانست. هرچند نظریه ریکور با مقوله‌بندی ذهنی از واقعیت، به نظریه‌های شناختی نزدیک شد، در زبان‌شناسی شناختی جایی باز نکرد؛ به این دلیل که در صدد تبیین فرایند شناخت نبود (قائم‌نیا، ۱۳۹۶، ص ۴۸).

لیکاف و جانسون برای نخستین بار تحلیلی شناختی از استعاره ارائه کردند که «نظریه مفهومی در باب استعاره»^۴ یا «استعاره مفهومی» نام گرفت. در این دیدگاه، استعاره در واقع کاری ذهنی و فعالیتی شناختی است و یک حوزه مفهومی را بر اساس حوزه مفهومی دیگری بیان می‌کند. به اعتقاد آن دو و به عبارتی دیگر، سرشت استعاره فهمیدن تجربه چیزی در چهارچوب چیز دیگری است (لیکاف و جانسون، ۱۴۰۰، ص ۵). لیکاف و جانسون معتقدند که موضوع استعاره واژه یا عبارت نیست، بلکه یک شباهت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی است که در میان دو قلمرو مبدأ و مقصد پیدا می‌شود؛ از این رو موضوع، دیگر زبان و تعبيرات آن نیست، بلکه اندیشه و فرآیند شناخت بشر مطرح است. در این رویکرد، زبان نه تنها نقش اولی خود را از دست می‌دهد و نقش ثانوی می‌گیرد، بلکه شباهت هستی‌شناختی میان عناصر دو حوزه در قامت نقش اول در کار است (قائم‌نیا، ۱۳۹۶، ص ۴۹). جانسون و لیکاف برای نشان دادن شباهت و ارتباط بین مفاهیم، اصطلاح «نگاشت»^۵ را از نظریه مجموعه‌ها در ریاضیات اخذ و استعمال کرده‌اند (گریدی، ۲۰۰۷، ص ۱۸۸). آن دو مدعی‌اند استعاره‌ها اساساً سرشت مفهومی دارند و در تجربه‌های روزمره انسان به کار می‌روند. حضور آن‌ها اجتناب‌ناپذیر و در بیشتر موارد ناخودآگاهانه است. تفکر انتزاعی به شکل غالب استعاری است و انسان بر اساس استنتاج‌های برآمده از استعاره، زندگی خود را ادامه می‌دهد (لیکاف و جانسون، ۱۴۰۰، صص ۲۷۲-۲۷۳).

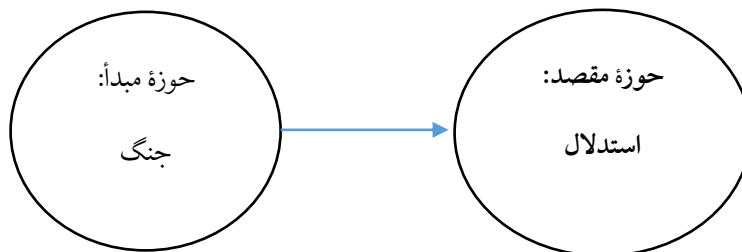
مهم‌ترین ویژگی مفهوم استعاری، سیستماتیک یا نظام‌مندی آن‌هاست. انسان در استعاره یک مجموعه از مفاهیم را به مجموعه‌ای دیگر انتقال می‌دهد؛ مثلاً وقتی می‌گوید: «جوانی بهار زندگی است»، قسمتی از نظام مفهومی^۶ بهار و خصوصیت‌هایی چون شادابی و سرزندگی، مولد بودن و طراوات، همچنین شتاب و زودگذر بودن آن را به مفهوم جوانی منتقل می‌کند. در نتیجه در چهارچوب بازنمایی گزاره‌های دو مفهوم، باید بتوان بسیاری از فعل‌ها، قیود، اضافه‌ها و صفاتی را که در مورد فصل بهار استفاده می‌شود، درباره جوانی نیز به کار برد (قاسم‌زاده، ۱۳۷۸، صص ۱۰۷-۱۰۸). این نکته نشانگر آن است که استعاره به شکل یک نظام فعال است و سیستم‌وار در تفکر بشری حضور دارد. نکته قابل ذکر دیگر، نقش مفهوم استعاره در برجسته‌سازی و پررنگ کردن ابعاد خاصی از قضایاست. به عبارتی، همه‌جوه یک مفهوم کشف نقاب نمی‌کند و تنها بخشی از آن به لطف استعاره مفهومی هویدا می‌شود. لیکاف و جانسون کوشش دارند نشان دهند که استعاره‌ها ریشه‌های بدنی (تجربی) و فرهنگی دارند. به سخن دیگر، شکل‌گیری یک استعاره در بستر یک فرهنگ و ارتباط عناصر آن با همدیگر، به دلیل انسجام^۷ است. برای نمونه، بسیاری از ارزش‌های فرهنگی، با استعاره‌های مکان‌مندی بالا-پایین انسجام دارند (قائم‌نیا، ۱۳۹۶، صص ۶۸-۶۹).

1. Paul Ricoeur
2. The semantic viwe
3. Categorization
4. Conceptual theory of metaphor
5. Mapping
6. Conceptual system
7. Coherence

بر همین اساس، استعاره‌ها با زندگی اجتماعی و فرهنگ انسان ارتباطی تنگاتنگ دارد و به‌خوبی چرایی تغییر یا عدم تغییر استعاره‌ها و معنای آن‌ها را در زندگی انسان نشان می‌دهد. هر فرهنگ، با استعاره‌های خاص خود زندگی می‌کند و تغییر جامعه یا فرهنگ نیز، تغییر این استعاره‌ها را در پی خواهد داشت (نک: لیکاف و جانسون، ۱۴۰۰، صص ۴-۵). برای روشن کردن این نکته که مفاهیم زندگی انسان استعاری است و به زندگی روزمره او ساختار می‌دهد، مثال «استدلال به مثابه جنگ» را می‌آورند. این استعاره، پایه و اساس بسیاری از تعابیر زبانی است و به صورت‌های مختلف ظاهر می‌شود؛ مانند:

- استدلال‌های او قابل دفاع نیست.
- نقطه‌ضعف استدلال او این است.
- استدلال او قوی نیست.
- استدلال او نابود شد.
- نقد او به هدف خورد.
- او با این استدلال، امکان پیروزی ندارد.
- باید با استدلال قوی به مصاف او رفت.
- استراتژی او در استدلال، منجر به شکست حریف شد.

این کلمات در ارتباط با مفهوم جنگ، به مفهوم استدلال منتقل شده است و واژه‌هایی چون قوی، ضعیف، نابود، نقطه‌ضعف، دفاع‌ناپذیری، به هدف خوردن، به مصاف رفتن، پیروزی، شکست و استراتژی، همگی در ادبیات جنگ به کار می‌روند. با اینکه استدلال حتی مصداق جنگ نیست و این دو مفهوم، دو مقوله متفاوت است، یکی از گونه تفکر و کلامی و دیگری از نوع تعامل فیزیکی است؛ اما لیکاف و جانسون نشان داده‌اند که انسان استدلال را در قالب جنگ می‌فهمد؛ به عبارت دیگر، یک فضای نامعلوم را در فضایی آشنا و معلوم قرار می‌دهد و همین استعاره در قالب استعاره‌های نامحدودی در زبان جلوه می‌کند. از این‌روست که استعاره دیگر خاصیت تزئین ندارد، بلکه ابزاری برای تفکر بشری است و به فکر آدمی ساختاری ویژه می‌دهد. «استعاره شامل دو حوزه است: یکی مبدأ و دیگری مقصد. حوزه مبدأ غالباً فیزیکی و عینی‌تر و حوزه مقصد انتزاعی و ذهنی است» (کوچش، ۱۳۹۸، ص ۲۱). بنابراین جنگ به مثابه یک رخداد فیزیکی، تجربی و قابل لمس است. نام‌نگاشت به عبارتی تناظر عناصر سازنده مبدأ با عناصر سازنده مقصد است که به صورت تک‌جهتی از مفهوم عینی‌تر به انتزاعی‌تر جریان می‌یابد. به بیان روشن‌تر، بین دو حوزه مبدأ و مقصد، انطباق‌های ادراکی بنیادین یا ذاتی وجود دارد (کوچش، ۱۳۹۴، ص ۲۳). این تناظر سبب می‌شود که انسان بتواند روابط بین دو حوزه را به‌خوبی درک کند. مثلاً در بافت یک گفت‌وگو، افراد متوجه می‌شوند که در گرماگرم رد و بدل کردن ایده‌ها، یک طرف سخن ایشان را نمی‌پذیرد و دو طرف تلاش می‌کنند دیگری را به پذیرش ایده خود تسلیم کنند و اینجا موقعیتی پدیدار می‌شود که به معنای پیروزی و شکست است. در این هنگام، دو طرف مباحثه با تلاش در بی‌اعتبارسازی موقعیت مخالف خود، فضایی جنگی ایجاد می‌کنند و این‌بار دشمنی در کسوت کلام رخ می‌نماید و به ایده‌های یکدیگر حمله می‌کنند. لذا هر یک بایستی با اتخاذ استراتژی و راهبردهایی مناسب، از موقعیت خویش دفاع کند. صورت نهایی این جنگ نیز ترک مخاصمه، پیروزی یا شکست است. بنابراین در اینجا مؤلفه‌هایی از راهبرد جنگی، چون حمله، دفاع، ترک مخاصمه، تسلیم و پیروزی، به حوزه مقصد یعنی مباحثه وارد می‌شود (لیکاف و جانسون، ۱۴۰۰، ص ۱۰۵).



مطالب این بخش را می‌توان به صورت جدول زیر سامان‌دهی کرد:

طرفین استدلال	افراد یا گروه‌هایی که برای ایده‌های خود مباحثه می‌کنند
بخش‌ها	دو دیدگاه، استراتژی (راهبرد)، حمله دفاع، عقب‌نشینی، مانور دادن، ضد حمله، بن‌بست، آتش‌بس، تسلیم/پیروزی
مراحل	شرایط آغازین: طرفین ایده‌های متفاوتی دارند، هرکدام می‌خواهد دیگری تسلیم شود و دیگری را دشمن فکری خود می‌پندارد، یکی حمله می‌کند مرحله میانی: ترکیبی از دفاع (مانور دادن، عقب‌نشینی، ضد حمله) مرحله پایانی: آتش‌بس یا بن‌بست، تسلیم یا پیروزی، صلح و تسلط فرد پیروز
توالی خطی	عقب‌نشینی بعد از حمله دفاع بعد از حمله ضد حمله بعد از حمله
علیت	حمله، به دفاع یا ضد حمله یا عقب‌نشینی می‌انجامد
هدف	پیروزی و شکست دیگری

۳. بحث و بررسی

قرآن کریم به مثابه کتابی خدایی و نازل شده از سوی عالمی ناآشنا، در صدد هدایت بشر است؛ لاجرم نوع تفکر و اندیشیدن انسان را در فهم حقایق جدید لحاظ می‌کند و در قالب روابط مادی و اشیاء حسی، تعبیرهای فراتر را به مخاطب می‌فهماند. بی‌تردید زبان قرآن کریم زبانی استعاری است که برای بیان حقایق مجرد، از مفاهیم و واژگان حسی و مادی کمک می‌گیرد (فانمی‌نیا، ۱۳۹۶، ص ۱۶۸)؛ از این رو در ادامه به کشف استعاره‌های شناختی «استدلال به مثابه جنگ» و تبیین مفاهیم انتزاعی آن که از جانب خداوند متعال بیان شده، اشاره می‌گردد.

۱-۳. واژه حاج و محاجه

واژه «حاج» به شکل ماضی و مضارع یا مجرد و مزید، دوازده‌بار در قرآن کریم به کار رفته است (نک: سوره‌های بقره: ۷۶، ۱۳۹، ۲۵۸؛ آل‌عمران: ۲۰، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۷۳؛ انعام: ۸۰؛ شوری: ۱۶؛ غافر: ۴۷). در لغت، به راه «محجّه» می‌گویند و چه‌بسا حجت نیز از همین واژه اخذ شده است؛ زیرا به سبب آن، مقصد و حق اراده می‌شود. وقتی می‌گویند: «حَاجَجْتُ فُلَانًا فَحَجَجْتُهُ»، یعنی با حجت بر او غلبه کردم. این ظفر و پیروزی هم زمانی است که خصومتی در کار باشد. جمع حجت «حُجَج» است (ابن‌فارس، ۱۹۷۹م، ج ۲، ص ۳۰). «محاجّه» آن است که هر کدام از دو طرف بخواهد به حجت دیگری پاسخ دهد. حجت دلیل روشن‌کننده راه، یعنی مقصد مستقیمی

است که اقتضای آن صحت یکی از دو نقیض باشد (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۲۱۹). بنابراین حجت در کلام عرب به معنای برهان تصدیق‌کننده ادعا یا همان استدلال است. نخستین آیات مربوط به واژه «حاج» در سوره بقره آمده است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (بقره: ۲۵۸)

ابوحیان اندلسی عبارت «الَّذِي حَاجَّ إِبرَاهِيمَ» را بدین معنا می‌داند که «با حجتی چون حجت او با وی مخالفت کرد، یا حجتی باطل‌کننده برای حجت او آورد، یا در حجت‌آوری سلطه و غلبه نشان داد» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۶۲۵)؛ یعنی درباره صفات خدایی با حضرت ابراهیم علیه السلام به خصامی باطل پرداخت (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۳، ص ۳۲). نکته قابل توجه در این آیه، به کارگیری واژه «حاج» در سیاق خصومت است. به عبارتی دیگر، معنای احتجاج به حالت خاصی از گفت‌وگو تخصیص داده شده است که از سر دشمنی و به قصد پیروزی بر رقیب ارائه می‌شود.

نمونه دیگر کاربرد واژه «حاج» در سوره انعام است: «وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ» (انعام: ۸۰). این آیات، مباحثه حضرت ابراهیم علیه السلام با قوم خود را گزارش می‌دهد. پس از آنکه حضرت حجت‌های قاطع خود را برای اثبات یگانگی خداوند بیان می‌کند و شکی برای مخاطب باقی نمی‌گذارد، خداوند می‌فرماید: قوم او با وی محاجه کردند. این سیاق به طور قطع نشان می‌دهد منظور حجت به معنای کلمه نیست؛ به همین جهت حضرت ابراهیم علیه السلام با تعجب می‌پرسد: در مورد خدا با من محاجه می‌کنید؛ درحالی که او مرا هدایت کرده است؟! بدون شک دلیل آوردنی که قصد اظهار حق باشد، تعجب حضرت را بر نمی‌انگیزد. در واقع قوم آن حضرت از جهت خصومت‌ورزی و دشمنی با کلام خود، به حجت‌های واضح ابراهیم علیه السلام حمله می‌کردند و قصد ابطال آن را داشتند. بنابراین اطلاق لفظ «محاجه» به معنای دلیل‌آوری به مثابه دلیل و حجت روشن‌کننده نیست؛ بلکه یک هجوم خصمانه را تداعی می‌کند. همین معنا را در سوره آل‌عمران نیز می‌توان دریافت:

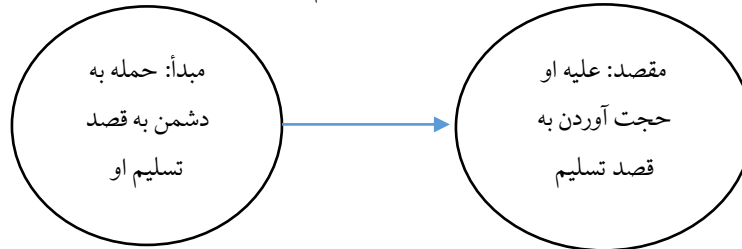
«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَّجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (آل‌عمران: ۶۵-۶۶)

این آیات، از ادعای اهل کتاب درباره حضرت ابراهیم علیه السلام سخن می‌گوید؛ از این رو مخاطب شاهد کاربرد سه مرتبه‌ای واژه «حاج» است. بدون شک نهی از مناقشه، به معنی نهی از دلیل‌آوری و مباحثه نیست؛ به دلیل آیه بعد که خداوند خطاب به اهل کتاب می‌فرماید: حجت‌آوری و مباحثه شما اگر بر سر شریعت‌تان باشد، این‌ها اموری است که با توجه به وجود تورات و انجیل می‌توانید درباره آن مناقشه کنید؛ اما در امری نادانسته، یعنی موضوع نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام که پیش از تورات و انجیل بوده است، مناقشه توجیهی ندارد (ابن‌کثیر، ۱۹۹۹م، ج ۲، ص ۵۸). بنابراین نهی از مناقشه، به نهی از مباحثه بدون علم برمی‌گردد که صرفاً از سر خصومت و به قصد شکست طرف مخالف رخ می‌دهد.

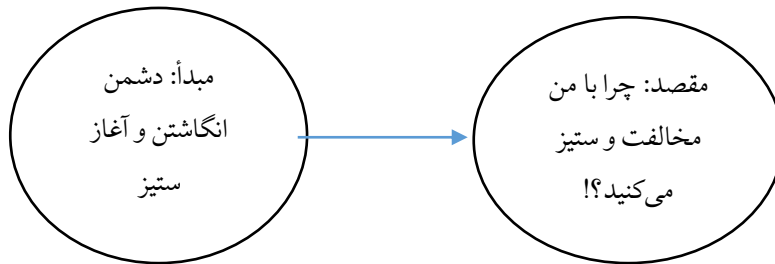
عمده تفاسیر، در معنای «حَاجَّ» واژه «مخاصمه» را برگزیده‌اند. راغب اصفهانی درباره اصل مخاصمه می‌گوید: «آنکه با خصم دیگری بیاویزد؛ یعنی جانب او را بگیرد، یا اینکه هر کسی جانب جوال را به سوی خود بکشد» (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۲۸۴). همین معنا با وضوح بیشتر در سوره غافر نیز آمده است: «وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُّعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ» (غافر: ۴۷). به گفته ابن‌عطیه، این آیات فضای دو انجمن جهنمی، یکی تابع و یکی متبوع، یکی ضعیف و دیگری مستکبر را توصیف می‌کند که هر دو در یک مکان گرفتار آمده و با یکدیگر به گفت‌وگو و ستیزه برخاسته‌اند. این محاوره‌ای است که در ظاهر برضد

یکدیگر دلیل می آورند و خصومت ورزی می کنند (ابن عطیه، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۵۶۳)، اما هیچ کدام دلیل موجهی برای رهایی از آتش و حقانیت خود ارائه نمی دهد. به همین دلیل در سوره ص، پس از بیان محاوره جهنمی ها با یکدیگر، صریحاً واژه «تَخَاصُّم» (خصومت ورزی) را می آورد: «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُّمُ أَهْلِ النَّارِ» (ص: ۶۴).

از آنچه گذشت دریافتیم که در این آیات، واژه «حاج» با بار معنایی مخاصمه، از واژگان حوزه مبدأ یعنی مفهوم جنگ است که با مؤلفه های حوزه مبدأ، بیشتر از همه با رکن ستیز تناسب دارد. در سوره بقره، پادشاه نیز دیدگاه حضرت ابراهیم علیه السلام را نمی پذیرد و او را دشمن خود فرض می کند؛ از این رو به استدلال های وی حمله می کند تا او را تسلیم نماید.



به همین دلیل در سوره انعام، حضرت ابراهیم علیه السلام از قوم خود می پرسد: چرا با من در مورد خدا مخاصمه می کنید؛ حال آنکه دلیلی برای ابراز خصومت نیست؟! حتی در فضای جنگی نیز باید غرض و توجیه محکمی وجود داشته باشد؛ اما وقتی توجیه بی دلیل باشد، صرفاً در کلام خوی دشمنی و ستیزه جویی حاکم می شود.



خداوند در سوره (آل عمران: ۶۵-۶۶) نیز محاجه قوم پیامبر (ص) را به خاطر ارائه نکردن دلیل، بی ارزش می شمارد و آن را صرفاً دشمنی فرض می کند. در ادامه سوره بقره، مجدداً فضای خصومت و ستیز حاکم است. وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام با گفتن جمله «إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» (بقره: ۲۵۷) دیدگاه خود را اعلام می دارد، پادشاه به او حمله می کند و می گوید: «قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ». این عبارت حجت نیست، بلکه ستیزه جویی محض و استدلال بدون دلیل است (طبری، ۲۰۰۰م، ج ۵، ص ۴۳۲). در این لحظه حضرت ابراهیم علیه السلام درمی یابد که برای اثبات عقایدش، بایستی تاکتیک دیگری برای نوع دلیل آوری خود اتخاذ کند؛ از این رو به ظاهر عقب نشینی و سپس قاطعانه حمله می کند و می گوید: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» (بقره: ۲۵۸). این آیه دلیلی است بر اینکه می توان در مجادله از استدلالی به استدلال دیگر منتقل شد (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۰۶)؛ البته بایستی دلیل بعدی واضح تر باشد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۲۴).

بدین ترتیب پادشاه در مقابل استدلال قاطع حضرت ابراهیم علیه السلام سخنی برای گفتن نداشت و قرآن کریم از آن با تعبیر "بُهِت" یاد کرده است. بُهِت به معنای دهشت و سرگشتگی است که ضد حمله حضرت باعث آن می شود: «پادشاه دچار حیرت و سرآسیمگی شود و در نهایت شکست بخورد و جوابی نیابد» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۲۵). خداوند در آیتی دیگر می فرماید: «بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا

يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا» (انبیاء: ۴۰). قیامت به ناگاه و بدون اطلاع قبلی به ساحت‌شان درمی‌آید؛ چنان‌که در فضای جنگی، دشمن به صورت ناگهانی ظاهر و بر آن‌ها چیره می‌شود؛ تا جایی که امکان دفاع و پاسخ‌دهی وجود ندارد (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۷، ص ۷۲).

قلمرو مقصد: مفهوم استدلال	قلمرو مبدأ: فضای ملموس جنگ
ارائه دلیل: «إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» «حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ»	مرحله آغازین: دشمن انگاشتن و خصومت
«قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ»	حمله
«فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ»	مرحله میانی: عقب‌نشینی و ضد حمله
«فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ»	مرحله نهایی: شکست و تسلیم

فضای مناقشه میان حضرت ابراهیم علیه السلام با پادشاه، به خوبی همه صحنه‌های یک جنگ را در خود انعکاس می‌دهد. دو طرف متخاصم هرکدام دیدگاهی دارند. نخست حضرت دیدگاه خود را عرضه می‌کند که نزاع بالا می‌گیرد و پادشاه خصم او می‌شود. پادشاه به حضرت حمله می‌کند، اما ابراهیم علیه السلام با عقب‌نشینی از استدلال قبلی خود، ضد حمله‌ای را تدارک می‌بیند. پادشاه درنهایت، سراسیمه و متحیر، شکست می‌خورد.

دلیل‌آوری از منظر استعاره مفهومی، به مثابه جنگ است و به همه آیاتی که مطرح شد، ساختاری نظام‌مند می‌دهد. به عبارت دیگر، همه عناصر قلمرو مبدأ یعنی جنگ فیزیکی، مانند ستیز، حمله، عقب‌نشینی، ضد حمله، شکست یا تسلیم مخالف را به قلمرو مقصد، یعنی مناقشه منتقل می‌کند. همچنین این نوع تحلیل، صدق ادعای استعاره مفهومی «استدلال به مثابه جنگ» را در بستر فرهنگی وقت نزول قرآن به خوبی نشان می‌دهد؛ چه، اگر از مناقشه تلقی دیگری داشتند، تعابیر به شکل دیگری به دور از فضای عناصر جنگی ارائه می‌شد.

خداوند در سوره آل‌عمران، به منظور دفع اعتقاد فاسد اهل کتاب مبنی بر الوهیت حضرت عیسی علیه السلام، محاوره‌ای را با آن‌ها آغاز می‌کند و حجت‌های قاطعی را در رد هرگونه شائبه خدایی آن حضرت ارائه می‌دهد؛ آنگاه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَنَدْعُ آبَاءَكُمْ وَنَسَاءَنَا وَنَسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل‌عمران: ۶۱). به عبارتی، پس از حجت‌های علمی اگر کسی با تو محاجه کرد، یعنی از سر خصومت‌ورزی نه از روی دلیل‌آوری با تو به

احتجاج پرداخت، دیگر اینگونه مکالمات از مسیر حجت‌آوری خارج شده و به بن‌بست رسیده است؛ چه، در مقابل این حجت‌ها، دلیلی جز خصومت‌ورزی برای ارائه وجود ندارد و خصومت‌ورزی را باید با راهبردی دیگر به پایان برد که خداوند در این جایگاه پیشنهاد مباحله را مطرح می‌کند. فخر رازی در این باره می‌گوید: «محاوره با ایشان را قطع و با آنان چون دشمن برخورد کن و آن‌ها را به ملاعنه و نفرین کردن فراخوان» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۲۴۵). تعبیر «نَبْتَهِلْ» با استناد به دنباله آیه که دروغ‌گویان را مستوجب لعن و نفرین الهی

می‌داند، «مُظَنَّةٌ هَلَكَ وَ نَابُودَىٰ أُنْهَارًا» (طبری، ۲۰۰۰م، ج ۶، ص ۴۷۴). انصراف اهل کتاب از انجام مباحله به منظور حفظ جان و مال خویش نیز، مؤید مفهوم هلاکت و نابودی ابتهال است (سیوطی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۳۰). از این روست که اعلام انصراف اهل کتاب از انجام مباحله، به معنای قبول شکست و تسلیم شدن در برابر استدلال متقن رسول اکرم (ص) تلقی می‌شود. سر باز زدن آن‌ها از ملاعنه طبق آیه «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ» (آل‌عمران: ۶۳) (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۱۹۲)، به مثابه ثبت و

تسجیل رفتار آن‌هاست. «چون از مباحله عقب کشیدند، معلوم گشت که ایشان مکابره می‌کنند و حق جو نیستند» (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م،

ج ۳، ص ۲۶۷). هر چند برخی از مفسران عبارت «فَإِنْ تَوَلَّوْا» را به معنای مطلق سرباز زدن از دعوت پیامبر ﷺ تفسیر کرده‌اند (نک: طبری، ۲۰۰۰م، ج ۶، ص ۴۷۶)، با در نظر گرفتن سیاق این آیه و تحلیل مفاهیم استعاری آن، شاید درک مفهوم بن‌بست کامل مذاکرات و ارائه راهبردی جدید، تعبیر مناسب‌تری باشد؛ چه، پاسخ ندادن اهل کتاب به این راهبرد جدید نیز حکایت از فساد اعتقاد و نیت آن‌ها در این محاوره دارد.

حوزه مقصد: استدلال	حوزه مبدأ: فضای جنگی
ارائه دلیل: «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ»	...
...	آغاز ستیز
«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ»	بن‌بست طرح راهبرد جدید
«فَإِنْ تَوَلَّوْا»	شکست یا تسلیم

قرآن کریم با ارائه استدلال‌های متقن، نظر خود را درباره حضرت عیسیٰ ﷺ و شائبه اله بودن او به‌صراحت ابراز می‌کند؛ به گونه‌ای که حجتی برای مخاطب باقی نمی‌گذارد. قرآن به‌وضوح نشان می‌دهد که مثال خلقت حضرت عیسیٰ ﷺ، مثال بی‌سابقه‌ای نیست. پیش‌تر از او حضرت آدم ﷺ بوده که از پدر و مادری زاده نشده است. این دو پیامبر هر دو به واسطه فرمان الهی تکوین یافته‌اند. این استدلال، حجت آخر و قاطعی است و اگر مخالف بخواهد ستیزه‌جویی کند، از سر دلیل و حجت نیست؛ بلکه محض خصومت‌ورزی و عناد است و راه مخاصمه را در پیش گرفته است. حال که روند مکالمه و محاوره به بن‌بست رسیده، بجاست تا موقعیت راهبردی جدید دیگری اتخاذ شود تا مشخص گردد که محاجه اهل کتاب از سر صدق و راستی نیست، بلکه از طریق مکابره است. بنابراین خداوند آن‌ها را به مباحله دعوت می‌کند که دعای هلاکت یکی بر دیگری است.

عناصر جنگ به‌خوبی در این مباحثه هویدا است و سبب نظام‌مندی در تحلیل آیه کریمه می‌شود. افزون بر آن، تحلیل فوق، معانی متفاوت «فَإِنْ تَوَلَّوْا» را کنار می‌زند و معنای «امتناع از ملاعنه به منزله شکست» را ترجیح می‌دهد. مفهوم شکست به‌خوبی از آیات دیگر قرآن استنباط می‌شود:

«فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ * وَالَّذِينَ يَحِاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ» (شوری: ۱۵-۱۶).

خداوند متعال در این آیات، به‌روشنی دین راستین را معرفی می‌کند و بیان می‌دارد که تفرق اهل کتاب بعد از پیامبران مبنای علمی ندارد؛ بلکه از سر حسادت و هوای نفس است. بنابراین از پیامبر اکرم ﷺ می‌خواهد که مردم را به دین راستین فرا بخواند و بر این دعوت استقامت نماید. همچنین از او می‌خواهد که به خواهش‌های نفسانی مخالفان واقعی نهد و بگوید: من در میان شما مأمور هستم تا به خاطر اختلافاتی که درست کرده‌اید، به عدالت قضاوت کنم. در روز قیامت کسی به خاطر عمل دیگری مجازات نمی‌شود و همگی مسئول اعمال خود هستند. حال با ارائه این دلایل متعدد، دیگر بین پیامبر و مشرکان حجتی باقی نمانده است. بنابراین محاوره به بن‌بست رسیده و پیامبر بایستی راهبرد دیگری اتخاذ کند. عبارت «لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ» به این معنا نیست که مباحثه ممنوع است؛ چه، مباحثه مفید علم است و قابلیت تحریم شدن را ندارد. بلکه مراد این است که چون مشرکان صدق حجت پیامبر را دریافته‌اند و از سر عناد و

لجاجت او را تصدیق نمی‌کنند، دیگر نیازی به استدلال و حجت‌آوری نیست (نک: [فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۷، ص ۵۸۹](#)). به عبارت دیگر، چون خداوند جدال با مشرکان را بی‌فایده می‌داند ([ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۲۵، ص ۶۳](#))، لازم است مباحثه ترک و موضع دیگری اتخاذ شود.

از سوی دیگر، آیات مورد بحث به سوء عاقبت کسانی که بی‌دلیل و از سر خصومت‌ورزی به مباحثه ادامه می‌دهند، اشاره می‌کند و می‌فرماید: پس از آنکه خردمندان به ندای حق پاسخ گفتند و حجت‌های روشن را تصدیق کردند، دیگر مجالی برای محاجّه باقی نمی‌ماند. کسانی که همچنان خصومت ورزند و مباحثه بی‌دلیل خود را ادامه دهند، حجت ایشان نزد پروردگار بی‌برهان و ناپذیرفتنی تلقی می‌شود. استعمال واژه «داحِضَة»، نگاشت عناصر یک فضای فیزیکی (مانند لغزیدن که در جنگ‌های قدیم بسیار متداول بوده) به موضوع احتجاج است که برای «بطلان و نابودی، با جامع عدم ثبوت، استعاره گرفته شده است» ([ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۲۵، ص ۶۶](#)). افزون بر لغزیدن پا، به مکان لغزنده نیز «داحِضَة» می‌گویند ([جبل، ۲۰۱۰م، ج ۲، ص ۶۳۴](#)). عبارت «دَحَضْتُ حُجَّةَ فُلَانٍ» را زمانی می‌گویند که حجت شخص پایدار نماند ([ابن‌فارس، ۱۹۷۹م، ج ۲، ص ۳۳۲](#)). به همین دلیل خداوند می‌فرماید: «وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» (کهف: ۵۶): آنان می‌خواهند با باطل پراکنی و مباحثه بی‌دلیل، حق را از بین ببرند و از جایگاهش بلغزانند و به زمین زنند.

قلمرو مقصد: استدلال	قلمرو مبدأ: جنگ فیزیکی
ارائه دیدگاه: «وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ» «يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ»	... ستیز
بن‌بست «لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُم»	... اتخاذ راهبرد جدید
«وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ»	ادامه جنگ
«حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ»	شکست

در آیاتی دیگر، ذات اقدس خداوند، پس از آن‌که حجت‌های خود مبنی بر هدفمندی حیات را بیان می‌دارد، نوع حجت‌آوری خویش را با تصویری استعاری نشان می‌دهد: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» (انبیاء: ۱۸). این تصویر مفاهیم انتزاعی را در خود دارد که جز با عناصر قلمرو مفهومی «استدلال به مثابه جنگ» قابل درک نیست. در واقع واژگان و ترکیب عبارت این آیه، انعکاس‌دهنده یک فضای جنگ فیزیکی است که باطل در مقابل حق دچار استیصال می‌شود؛ در نهایت نیز سرکوب و برای همیشه نابود می‌گردد. «حق همان حجت‌ها و دلایل متقن و باطل همان شبهه‌ها و حجت‌های بی‌اعتبار است» ([الوسی، ۱۴۱۵م، ج ۹، ص ۲۰](#)).

حقیقت «قذف» پرتاب شیء حسی به سمت چیز دیگری است که در اینجا برای ازاله و نابودی باطل استعاره گرفته شده است ([ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۷، ص ۳۴](#)). ابطال باطل به مدد حق و تبیین حق صورت می‌گیرد که روند پیوست و تجدد این ابطال را فعل مضارع «نَقْذِفُ» به‌خوبی نشان می‌دهد. عبارت «فَيَدْمَغُهُ» بر نوع هلاکت اهل باطل صحه می‌گذارد؛ زیرا «دمغ» یعنی «چنانچه کسی سر دیگری را بشکند؛ به طوری که شکاف به دماغ او برسد و این شکافتن در حدی باشد که پس از آن حیاتی برای او متصور نباشد» ([طبری، ۲۰۰۰م](#)).

ج ۱۸، ص ۴۲۱). واژه «زاهق» به معنای خروج است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۸۴) که در اینجا بر نابودی و اضمحلال کامل باطل دلالت دارد.

اجتماع شبکه معنایی از واژه‌هایی چون «تَقْدِفُ، الْحَقُّ، الْبَاطِلُ، يَدْمَعُهُ، زَاهِقٌ»، عناصر یک جنگ فیزیکی را تداعی می‌کند که در آن جنگ، جسمی سخت و محکم، یعنی حق، پیکر باطل را در هم می‌کوبد، مغز سر آن را متلاشی می‌کند و باطل بلافاصله حیات خود را از دست می‌دهد.

قلمرو مقصد: استدلال	قلمرو مبدأ: جنگ فیزیکی
آیات پیشین (هدفمندی حیات) «بَلْ تَقْدِفُ بِالْحَقِّ» «بَلْ تَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ»	حمله و هجوم حمله با ابزار دشمن را آماج حمله قرار دادن
«فَيَدْمَعُهُ» «فَيَدْمَعُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»	ضربه تمام‌کننده به دشمن نابودی دشمن و سیطره کامل بر او

به عبارت دیگر، فضای فکری این آیه، مباحثه‌ای میان دو دیدگاه حق و باطل ترتیب می‌دهد که یکی بر هدفمندی حیات تأکید دارد و دیگری زندگی را امری بی‌هدف و پوچ تلقی می‌کند. در این هنگام، بین حق و باطل نزاع درمی‌گیرد و حجت‌هایی در این راستا ارائه می‌شود. چون حجت کارآمد نیست، فضای جنگی رخ می‌دهد، حجت‌های حق بر سر باطل فرومی‌ریزد و رأس آن را که حیات بدان وابسته است، نشانه می‌گیرد. در این هنگام بلافاصله سر باطل از هم فرومی‌پاشد و مرگ و نابودی کامل آن رقم می‌خورد.

۲-۳. واژه جهاد و ارتباط آن با حجت‌آوری

«جهاد» در لغت به معنای وسع و مشقت است و اجتهاد در معنای بذل و وسع و تحمل مشقت می‌آید. جهاد و مجاهده نیز به معنای به‌کارگیری همه توان در رویارویی با دشمن آمده است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۲ق، ص ۲۰۸). واژه جهاد و مشتقات آن حدود ۴۱ بار در قرآن کریم به کار رفته و در اغلب موارد، معنای قتال و جنگ فیزیکی با دو بعد مالی و جانی را تداعی می‌کند (جبل، ۲۰۱۰م، ج ۱، ص ۳۴۹).

خداوند در سوره فرقان خطاب به پیامبر خود می‌فرماید: «فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا» (فرقان: ۵۲). قرآن نخست در آیات قبلی، دلایل ربوبیت و الوهیت خداوند را برمی‌شمارد. سپس در پاسخ به شبهه‌ای مقدر که گویی از سوی کافران مطرح شده است، می‌فرماید: «وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَوْمٍ نَذِيرًا» (فرقان: ۵۱). توجیهاتی برای وجه تناسب این آیه با آیات قبل و بعد از خود، در کلام مفسران آمده است. بقاعی در این راستا می‌گوید: «هم‌چنانکه در همه سرزمین‌ها باران فرستاده‌ایم، می‌توانستیم برای همه سرزمین‌ها نیز نذیری بفرستیم. اما این کار را نکردیم؛ چون آیات قرآن کافی است و افتخار این دعوت همگانی برای تو، ای پیامبر، محفوظ است» (بقاعی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۳، ص ۴۲۵). زمخشری نیز گفته مشابهی دارد و می‌گوید: «اگر ما می‌خواستیم، تکلیف دعوت همگانی را از دوش تو برمی‌داشتیم و برای هر سرزمینی نذیری می‌فرستادیم. اما به تو بسنده کردیم، تو را بزرگ داشتیم و بر پیامبران برتری بخشیدیم. به همین دلیل به سخن کافران اعتنا نکن» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۸۶). اما ابن‌عاشور این توجیهات را نمی‌پذیرد و معنای این آیه را با آیه «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» (فرقان: ۳۲) مرتبط می‌داند و می‌گوید: «مشركان طعنه‌هایشان در یک حدی متوقف

نمی‌شود. اساساً درخواست اینکه در هر سرزمینی پیغمبری فرستاده شود، سخت‌تر از پذیرش این نکته است که قرآن مجزاً نازل گشته است؛ چون آن‌وقت خواهند گفت که چرا برای همگان یک پیامبر فرستاده نشده است» (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴م، ج ۱۹، ص ۵۲).

طبری به نقل از ابن‌عباس، در رابطه با عبارت «وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا» می‌گوید: «ضمیر (هاء) در "به" به قرآن عظیم برمی‌گردد» (طبری، ۲۰۰۰م، ج ۱۸، ص ۲۸۱). هرچند به حکم غلبه عرف قرآنی، ذهن‌ها با شنیدن این آیه به سمت جهاد فیزیکی می‌رود، ابزاری که خداوند در اینجا معرفی کرده است، ابزار جهاد فیزیکی نیست؛ به‌ویژه آنکه «این سوره در دوره مکی نازل شده و اذن جهاد داده نشده است» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۴، ص ۴۷۴)؛ مگر آن‌که گفته شود عناصر فضای جنگی در قلمرو مقصد (استدلال) منعکس شده است. بنابراین منظور از «وَجَاهِدْهُمْ» در آیه مورد بحث، همان جهاد تبیین فکری و اندیشگانی است؛ از این‌رو می‌توان وجه تناسب آیه قبل را که محل اختلاف مفسران بود، بدین‌گونه حدس زد و گفت که حجت‌های الهی بسیار عظیم‌اند. اگر خداوند می‌خواست، برای هر سرزمینی به طور جداگانه نذیری می‌فرستاد که مسلح به ابزار حجت‌های الهی باشد، علیه مشرکان اقامه دلیل کند و با اندیشه باطل آن‌ها بجنگد؛ اما اراده ذات مقدس بر این امر تعلق نگرفت. از این‌رو همین قرآن که محل طعن کفار واقع شده، برای هدایت همگان کافی و بسنده است. در حقیقت قرآن به عنوان ابزاری کارآمد در دست پیامبر قرار دارد که نیاز به ارسال نذیرهای متعدد را منتفی می‌کند. در نتیجه خداوند از پیامبر می‌خواهد که با قرآن عظیم، جنگی فراگیر را با کافران آغاز کند و مطمئن باشد که این مجاهدت عظیم به مدد ابزاری ستبر، به پیروزی می‌انجامد.

قلمرو مقصد: استدلال	قلمرو مبدأ: جنگ فیزیکی
«وَجَاهِدْهُمْ»	حمله و هجوم
«وَجَاهِدْهُمْ بِهِ» (یعنی قرآن کریم)	حمله با ابزار کارآمد
«جِهَادًا كَبِيرًا»	حمله‌ای فراگیر، همه‌جانبه و بی‌وقفه

با توجه به آنچه گفته شد، معنای آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَيَسَّرُ الْمَصِيرُ» (تحریم: ۹) بهتر دانسته می‌شود. در این آیه، واژه «جهاد» دو متعلق دارد که یکی کفار و دیگری منافقان هستند. البته این اشکال در کلام مفسران مطرح است که اگر جهاد با کفار در مرحله‌ای به صورت فیزیکی انجام می‌شده، آیا امکان جهاد فیزیکی با منافقان نیز بوده است؛ به‌ویژه آنکه در طول تاریخ پیامبر، اثری از جنگ فیزیکی با منافقان به چشم نمی‌خورد؟ پس امر الهی در این آیه چگونه به اجرا درآمده و دلیل این عطف چه بوده است؟ طبری تهدید و جنگ زبانی با منافقین را مصداق کامل مجاهده می‌شمارد و از قول قتاده نقل می‌کند که با اجرای «حدود» امر الهی حاصل می‌شود (طبری، ۲۰۰۰م، ج ۲۳، صص ۴۹۶-۴۹۷). زمخشری هم جهاد با کفار را به واسطه شمشیر و جهاد با منافقان را با احتجاج و مباحثه می‌داند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۵۷۰). ابن‌عاشور می‌گوید که جهاد با منافق رعب‌آفرینی است (ابن‌عاشور، ج ۲۸، ص ۳۷۲). اما به نظر می‌رسد همان حکمی که بر جهاد با کافران مترتب شده، به واسطه حرف عطف، به جهاد با منافقان نیز سرایت کرده است؛ زیرا جهاد احتجاج، در یک استعاره مفهومی، به مثابه جنگ تلقی می‌شود. از مفهوم انتزاعی آیه برمی‌آید که باید با هر دو گروه، البته به فراخور حال ایشان، جنگید.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت دریافتیم:

قرآن کریم کتاب احتجاج و برهان است که حقایق خود را با استدلال مستقیم یا غیر مستقیم، به صورت گزارشی از مناقشه‌های شکل گرفته بین حق و باطل به مخاطب عرضه می‌کند. با بررسی مهم‌ترین آیات احتجاجی ذیل دو مجموعه «محاچه» و «جهاد»، کلان‌استعاره «استدلال به مثابه جنگ» که در آن استدلال (حوزه مقصد) به واسطه جنگ (حوزه مبدأ) مفهوم‌سازی شده است، بهتر شناخته و هویدا می‌شود. در این تحقیق، با بازنمایی گزاره‌ای فی مابین دو قلمرو مبدأ و مقصد، نگاشت و تناظر عناصر حوزه مبدأ با حوزه مقصد به وضوح نشان داده شده است.

با بررسی کلمه «محاچه» و مشتقات آن و با در نظر گرفتن بافت آیات مورد استناد، معنای تخاصم ترجیح داده شد که با مهم‌ترین عنصر حوزه مبدأ، یعنی آغاز حمله و ستیز، تناظر و تطابق دارد (بقره: ۲۵۸؛ انعام: ۸۰؛ آل عمران: ۶۱، ۶۵-۶۶؛ غافر: ۴۷؛ شوری: ۱۵-۱۶)؛ کما اینکه در این دسته از آیات، تابع برهان قرآنی، با تعبیر پرتاب چیزی بر سر خصم (انبیاء: ۱۸) متناظر شده است. افزون بر آن، تغییر راهبرد یا عقب‌نشینی و ضد حمله از عناصر قلمرو مبدأ، به‌خوبی در مناقشه حضرت ابراهیم علیه السلام با طاغوت زمان خود (بقره: ۲۵۸)، در تغییر استدلال اولیه به استدلالی دیگر، قابل استنباط است. کاربرد کلمه «بهت» (بقره: ۲۵۸) در این فراز از آیات، تداعی‌کننده شکست و تسلیم است و از عناصر کارزار فیزیکی به شمار می‌رود. همچنین فرایند مباحله و آیه مرتبط با آن (آل عمران: ۶۱)، با بن‌بست جنگی تطابق کامل دارد که بعد از استدلال‌آوری‌های متعدد، راهبرد جدیدی مطرح می‌گردد و نهایتاً عدم قبول مباحله، با عنصر تسلیم از عناصر فضای جنگ مرتبط است. همچنین بی‌حجت بودن مخالف در فضای استدلال‌آوری با واژه «داحضة» (شوری: ۱۶) تعبیر شده است که صراحتاً شکست و زمین خوردن خصم را یادآوری می‌کند؛ چنان‌که تعبیر «فَيَذْمُوهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» (انبیاء: ۱۸) نیز سیطره و نابودی کامل هم‌اورد جنگی را بعد از ضربه مهلک، به فضای حجت‌آوری سوق داده است. با بررسی واژه «جهاد» در بافت و فضای احتجاجی، نه فضای جنگ مادی، نشان داده شد که تعبیر «وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا» (فرقان: ۵۲)، تداعی‌کننده هجوم فراگیر و همه‌جانبه با ابزاری کارآمد است و جهاد با منافقان (تحریم: ۹) که قطعاً منظور جهاد فیزیکی نیست، در پیوند با مفهوم کلان‌استعاره «استدلال به مثابه جنگ» تبیین می‌شود.

درنهایت ثابت شد که به کمک نظریه استعاره مفهومی و کارکرد انسجام‌بخش و نظام‌مندی کلان‌استعاره مذکور، فهم آیات مشابه نیز مقدور می‌شود و در ترجیح معانی اختلافی، به مثابه قرینه‌ای قابل اتکا عمل می‌کند که در مقایسه با مفهوم استعاره در بلاغت قدیم یک مزیت است.

فهرست منابع

قرآن کریم.

- آلوسی، محمود بن عبدالله، (۱۴۱۵ ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی (علی عبد الباری عطیة، محقق). دار الکتب العلمیه. ابن عاشور، محمد طاهر. (۱۹۸۴م). التحریر والتنویر. الدار التونسیة للنشر.
- ابن فارس، احمد. (۱۹۷۹م). معجم مقاییس اللغة (عبد السلام محمد هارون، محقق). دار الفکر.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۹۹۹م). تفسیر القرآن العظیم (سامی بن محمد سلامه، محقق). دار طیبة للنشر والتوزیع.
- ابوحیان، محمد بن یوسف. (۱۴۲۰ق). البحر المحیط فی التفسیر (صدقی محمد جمیل، محقق). دار الفکر.
- بقاعی، ابراهیم بن عمر. (۱۴۰۴ق). نظم الدرر فی تناسب الآیات والسور. دار الکتب الإسلامی.
- جیل، محمد حسن. (۲۰۱۰م). المعجم الاشتقاقی المؤصل لألفاظ القرآن الکریم. مكتبة الآداب.
- جرجانی، عبد القاهر. (۱۹۹۴م). دلائل الإعجاز فی علم المعانی (محمد عبده و محمد محمود شنیطی، محقق). دار المعرفة.
- چارتریس بلک، جاناناتان. (۱۳۹۸). تحلیل انتقادی استعاره: رویکردی شناختی-پیکره‌ای (یکتا پناه‌پور، مترجم). لوگوس.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۰ق). المفردات فی غریب القرآن (صفوان عدنان داودی، محقق). دار القلم.
- ریکور، پل. (۱۳۸۶). استعاره و ایجاد معانی جدید در زبان (ترجمه حسین نقوی، مترجم). مجله معرفت، ۱۶(۱۲۰)، ۸۱-۹۴.
- زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. دار الکتب العربی.
- سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر. (۱۴۱۴ق). الدر المنثور. دار الفکر.
- طبری، محمد بن جریر. (۲۰۰۰م). جامع البیان فی تأویل القرآن (احمد محمد شاکر، محقق). مؤسسة الرسالة.
- فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). التفسیر الکبیر. دار إحياء التراث العربی.
- قائم‌نیا، علیرضا. (۱۳۹۶). استعاره‌های مفهومی و فضاها‌ی قرآن. انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- قائم‌نیا، علیرضا. (۱۳۹۰). معناشناختی قرآن. انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- قاسم‌زاده، حبیب‌الله. (۱۳۷۸). استعاره و شناخت. فرهنگیان.
- کوچش، زلطان. (۱۳۹۸). استعاره‌ها از کجا می‌آیند: شناخت بافت در استعاره (جهانشاه میرزابیگی، مترجم). آگاه.
- کوچش، زلطان. (۱۳۹۴). استعاره در فرهنگ: جهانی‌ها و تنوع (نیکتا انتظام، مترجم). سیاه‌رود.
- لیکاف، جورج؛ و مارک جانسون. (۱۴۰۰). استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم (جهانشاه میرزابیگی، مترجم). آگاه.

Grady, J. E. (2007). "Metaphor", in The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics, ed. Dirk Geeraerts and Hubert Cuyckens, Oxford: Oxford University Press.

Conceptualizing the Grand Metaphor of 'Argument as War' in the Culture of the Holy Quran Based on Lakoff and Johnson's Conceptual Metaphor Theory

Ezat Molla Ebrahimi¹  Ayat Haghdoust² 

1. Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran
(Corresponding Author).
2. PhD Candidate in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran.

Corresponding Email: mebrahim@ut.ac.ir

 <https://doi.org/10.22034/jksl.2024.449407.1333>

Introduction

One of the fundamental topics in cognitive linguistics, introduced by Mark Johnson and George Lakoff, is the concept of Conceptual Metaphor. This theory posits that one conceptual domain is understood and interpreted through another domain, providing a framework for understanding and expressing abstract and intangible concepts by mapping elements from all aspects of life. Within this framework, a Grand Metaphor (Macro-Metaphor) is a type of conceptual metaphor that does not explicitly appear in the surface structure of a text. Instead, it manifests conceptually throughout the text, forming the underlying cognitive structure of the discourse. The grand metaphor integrates all the Micro-Metaphors within the text, aligning them around a consistent central theme. The Holy Quran, by consistently encouraging reasoning and reflection, presents its intended truths to the audience through both direct and indirect arguments. In contrast, opponents of these arguments engage in opposition, leading to a form of conceptual conflict.

Analyzing the text of the Holy Quran through the lens of cognitive theories, particularly Conceptual Metaphor Theory, offers a dual benefit. On one hand, it highlights the value of this significant development within the field of cognitive linguistics. On the other hand, it allows for a fresh examination of aspects of the Quran that may have been overlooked or considered self-evident within traditional rhetoric. Such an approach facilitates a deeper understanding of the cultural system of the Holy Quran based solely on the text itself, without external references, promoting an intrinsic and text-based analysis.

Methodology

This study adopts a descriptive-analytical approach, utilizing Lakoff and Johnson's Conceptual Metaphor Theory to conceptualize the Grand Metaphor of Argument as War in the Quranic verses related to muḥājjah (argumentation) and jihād (struggle). The research focuses on identifying and analyzing how this metaphor is manifested within the argumentative discourse of the Holy Quran.

Findings

The research findings indicate that in the metaphorical chain of the war domain, elements associated with this realm_such as attack, counterattack, retreat, defeat, surrender, and similar terms_are all reflected within the conceptual domain of argumentation and muḥājjah in the Quranic discourse.

Conclusion

The Holy Quran is fundamentally a book of argumentation (*muḥājjah*) and reasoning (*burhān*), presenting its truths through direct or indirect arguments, often framed as narratives of disputes between truth and falsehood. By examining the key Quranic verses related to *muḥājjah* (argumentation) and *jihād* (struggle), the Grand Metaphor of Argument as War becomes more evident. In this metaphor, argumentation (the target domain) is conceptualized through war (the source domain). The research demonstrates the clear mapping and correspondence of elements from the war domain to the argumentation domain through propositional representation between the two conceptual realms. An analysis of the term *muḥājjah* and its derivatives, considering the context of the cited verses, suggests that the meaning of conflict is most appropriate. This interpretation aligns with the primary element of the war domain, which involves initiating an attack and engaging in combat. Similarly, the succession of Quranic arguments in these verses is metaphorically depicted as throwing something at an adversary.

Moreover, elements such as strategy change, retreat, and counterattack from the war domain are vividly illustrated in Prophet Ibrahim's (A) debate with the tyrant of his time, where he shifts from an initial argument to a different one. The term *bahita* ("was confounded", Al-Baqarah 2:258) in this context evokes the imagery of defeat and surrender, elements commonly associated with physical warfare. The process of *mubāhalah* (mutual invocation of curses) and the related verse (Āl 'Imrān 3:61) perfectly aligns with the deadlock concept in warfare, where after numerous arguments, a new strategy is proposed. Ultimately, the refusal to engage in *mubāhalah* corresponds to the surrender element of the war domain.

Furthermore, the expression *dāḥidah* ("invalid" or "nullified", Ash-Shūrā 42:16) in the context of argumentation explicitly signifies defeat and falling down of the adversary. Similarly, the verse "He will smash it, and it will vanish" (Al-Anbiyā' 21:18) metaphorically shifts the imagery of complete domination and annihilation of a combatant after a decisive blow into the realm of argumentation.

The study also reinterprets the term *jihād* within the argumentative context, distinct from the physical warfare setting. The expression "and strive against them with it, a great striving" (Al-Furqān 25:52) evokes a sense of a comprehensive and all-encompassing assault using an effective tool-the Quran. The verse on striving against the hypocrites (At-Taḥrīm 66:9), which certainly does not imply physical *jihād*, is also elucidated through the lens of the Grand Metaphor of Argument as War.

This analysis reveals the intricate and deliberate use of war-related metaphors within the Quranic discourse on argumentation, demonstrating the profound depth of conceptual metaphor theory in understanding the Quran's rhetorical strategies.

Keywords

Culture of the Holy Quran, Grand Metaphor, Conceptual Mappings, War, Argumentation.

Ethical Considerations

Compliance with research ethics. The authors observed the ethical principles in conducting and publishing this scholarly research, and this is confirmed by all of them.

Conflict of interest

The authors declare that they have no conflict of interest.

Funding statement

The authors declare that no funds, grants, or other support were received during the preparation of this manuscript.



References

- The Holy Quran. [In Arabic]
- Abū Ḥayyān, M. b. Y. (1999). *Al-Baḥr al-Muḥīṭ fī al-Tafsīr* (Edited by Ṣīdqī Muḥammad Jamīl). Beirut: Dār al-Fikr. [In Arabic]
- Alūsī, M. b. 'A. (1994). *Rūḥ al-Ma'ānī fī Tafsīr al-Qur'ān al-'Aẓīm wa al-Sab' al-Mathānī* (Edited by 'Alī 'Abd al-Bārī 'Aṭīyah). Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyyah. [In Arabic]
- Buqā'ī, I. b. 'U. (1984). *Naẓm al-Durar fī Tanāsub al-Āyāt wa al-Suwar*. Cairo: Dār al-Kitāb al-Islāmī. [In Arabic]
- Charteris-Black, J. (2019). *Critical Metaphor Analysis: A Cognitive-Corpus Approach* (Translated by Yekta Pannahpour). Tehran: Logos. [In Persian]
- Fakhr al-Rāzī, M. b. 'U. (1999). *Al-Tafsīr al-Kabīr*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī. [In Arabic]
- Grady, J. E. (2007). "Metaphor", in *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*, ed. Dirk Geeraerts and Hubert Cuyckens, Oxford: Oxford University Press.
- Ibn 'Āshūr, M. Ṭ. (1984). *Al-Tahrīr wa al-Tanwīr*. Tunis: Al-Dār al-Tūnisiyyah li al-Nashr. [In Arabic]
- Ibn Fāris, A. (1979). *Mu'jam Maqāyīs al-Lughah* (Edited by 'Abd al-Salām Muḥammad Hārūn). Beirut: Dār al-Fikr. [In Arabic]
- Ibn Kathīr, I. b. 'U. (1999). *Tafsīr al-Qur'ān al-'Aẓīm* (Edited by Sāmī b. Muḥammad Salāmah). Riyadh: Dār Ṭayyibah li al-Nashr wa al-Tawzī'. [In Arabic]
- Jabal, M. Ḥ. (2010). *Al-Mu'jam al-Ishtiqaqī al-Mu'aṣṣal li Alfāz al-Qur'ān al-Karīm*. Cairo: Maktabat al-Ādāb. [In Arabic]
- Jurjānī, 'A. al-Q. (1994). *Dalā'il al-I'jāz fī 'Ilm al-Ma'ānī* (Edited by Muḥammad 'Abduh & Muḥammad Maḥmūd Shinqīṭī). Beirut: Dār al-Ma'rifah. [In Arabic]
- Kövecses, Z. (2015). *Metaphor in Culture: Universals and Diversity* (Translated by Nikta Entezam). Tehran: Sīyāhrūd. [In Persian]
- Kövecses, Z. (2019). *Where Do Metaphors Come From: Understanding Context in Metaphor* (Translated by Jahanshah Mirzabeygi). Tehran: Āgāh. [In Persian]
- Lakoff, G., & Johnson, M. (2021). *Metaphors We Live By* (Translated by Jahanshah Mirzabeygi). Tehran: Āgāh. [In Persian].
- Qā'imīniyā, 'A. (2011). *Semantic Analysis of the Quran*. Tehran: Research Institute for Culture and Islamic Thought. [In Persian]
- Qā'imīniyā, 'A. (2017). *Conceptual Metaphors and Quranic Spaces*. Tehran: Research Institute for Culture and Islamic Thought. [In Persian]
- Qāsimzādeh, Ḥ. A. (1999). *Metaphor and Cognition*. Tehran: Farhangian. [In Persian]
- Rāghib al-Iṣfahānī, Ḥ. b. M. (1990). *Al-Mufradāt fī Gharīb al-Qur'ān* (Edited by Ṣafwān 'Adnān Dāwādī). Damascus: Dār al-Qalam. [In Arabic]
- [Ricoeur, P. \(2007\). *Metaphor and the Creation of New Meanings in Language* \(Translated by Hossein Naqavi\). *Journal of Ma'rifat*, 16\(120\), 81-94. \[In Persian\]](#)
- Suyūṭī, 'A. b. A. B. (1994). *Al-Durr al-Manthūr*. Beirut: Dār al-Fikr. [In Arabic]
- Ṭabarī, M. b. J. (2000). *Jāmi' al-Bayān fī Ta'wīl al-Qur'ān* (Edited by Aḥmad Muḥammad Shākīr). Beirut: Mu'assasat al-Risālah. [In Arabic]
- Zamakhsharī, M. b. 'U. (1987). *Al-Kashshāf 'an Ḥaqā'iq Ghawāmiḍ al-Tanzīl*. Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabī. [In Arabic]

How to cite:

Molla Ebrahimi , E , Haghdoust, A. (2025). Conceptualizing the Grand Metaphor of 'Argument as War' in the Culture of the Holy Quran Based on Lakoff and Johnson's Conceptual Metaphor Theory. *Quran, Culture And Civilization*,6 (1),1 -22. doi: <https://doi.org/10.22034/jksl.2024.430853.1293>

